

گفتگو

- دیوار موهوم میان اسلام و حقوق بشر
- ترکیه، آزمایشگاه برخورد اسلام و سکولاریسم

دیوار موهوم میان اسلام و حقوق بشر

گفت و گو با عبداللہی النعیم، متفکر نواندیش سودانی
 گفت و گو: فریش نور / ترجمه: محمد میرزاخانی



اشاره: پروفیسور عبداللہی النعیم، استاد دانشکدهی حقوق دانشگاه چارلز هارولد چندلر است. او اصالتاً سودانی است و به دلیل مشکلات و شرایط دشوار حاکم بر کشورش، مجبور به ترک آن جا شده است. او پس از اعدام معلم و همکارش، محمود محمدطله، راهش را به صورت گستردهای و در گستره‌ای جهانی پی گرفت، تا جاییکه امروزه به یکی از مبارزان فعال حقوق بشر در جهان اسلام بدل شده است. عبداللہی النعیم اینک سال‌هاست که به‌طور گستردهای، در باب موضوع اصلاح «حقوق اسلامی» قلم میزند و یکی از مبارزان سختکوش پاسداری از حقوق بشر (به ویژه حقوق زنان) در جوامع اسلامی، حاکمیت قانون و دموکراتیک شدن این جوامع به شمار می‌آید. او جز این‌ها، نویسندهی کتاب «به سوی اصلاحات اسلامی» (Toward an Islamic Reformation) است، کتابی که در آن به دریافت و برداشتی انتقادی از «شریعت» به عنوان «تأویل تاریخی و مشروط اسلام»، پرداخته است و از ضرورت بازخوانی این شریعت در پرتو واقعیت‌ها و مسایل امروزی سخن رانده است. در این گفت‌وگو پروفیسور النعیم، از ضرورت اصلاحات درونی گفتمان سنتی اسلام و ضرورت همیاری و تعامل میان اسلام و سکولاریسم سخن می‌گوید. منبع گفت‌وگوی حاضر، کتاب New voices of Islam است.

پاره‌ای از این مشکلات، از ریشه‌های تاریخی این مشاجرات، و شرایط جغرافیایی - سیاسی، نشأت گرفته است که شاخصه‌های نزاعی را که امروزه شاهد آن هستیم به‌وجود آورده‌اند. جهان اسلام و علما از پذیرفتن چنین بحثی به همین دلیل ساده سرباز زده‌اند که مسأله حقوق بشر را کارگزاران و عوامل غیر مسلمان و غربی ارائه کرده و بر آن سلطه دارند. از این منظر در عالم اسلام چنین برداشت و تصویری وجود دارد که مسأله‌ی حقوق بشر در برابر اراده و خواست حقیقی خود مسلمانان علم شده است، البته نمی‌توان این مسأله را به کلی انکار کرد. به هر جهت، توجه به

- شما در کتاب «به‌سوی اصلاحات اسلامی» به تفصیل به ضرورت پرداختن جدی مسلمانان - علما و غیر علما - به ارزیابی نووبازخوانی و تفسیر و تأویل مکرر «شریعت» پرداخته‌اید. بمویژه شما بر ایجاد و ترویج نوعی نگرشی یا فهم اسلامی از مسأله‌ی بغرنج حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین آدمی تمرکز داشته‌اید. به چه دلیل گمان می‌کنید که دانش اسلامی هنوز در بن‌بست گرفتار است؟ چه عاملی مانع از این می‌شود که ما بتوانیم به طور جدی به مسأله‌ی حقوق بشر بپردازیم؟ و چرا این گفت‌وگو و مباحثات پیرامون این مسأله این قدر پیچیده و لاینحل شده است؟

مسأله‌ی حقوق بشر به واقع در دوران پس از جنگ (جهانی) به مسأله‌ای سیاسی تبدیل شد و به ویژه در طول جنگ سرد، توجه به آن فوق‌العاده افزایش یافت. آنچه مسأله را حتی از این هم دشوارتر می‌کند، این واقعیت است که وقتی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (UDHR) منتشر شد، در میان دولت‌ها و قدرت‌های غربی به اجرا درآمد، جز قدرت‌هایی که چندان علاقه‌مند به ترویج این حقوق در مستعمرات خود نبودند، بقیه‌ی جهان و به ویژه جهان اسلام، همچنان تحت سلطه قوانین استعماری به حیات خود ادامه می‌دادند. ارائه کردن این اعلامیه از سوی قدرت‌های استعمارگر و ادامه دادن به سلطه‌ی استعماری بر مردم آفریقا و آسیا و غیره، یکی از طنزهای روزگار ماست که تا به امروز هم پابرجا مانده است.

اما مطلبی که قصد دارم بر آن تأکید کنم، این است که ما نمی‌توانیم از پرداختن به بحث حقوق بشر به دلیل اهداف و مقاصد خودمان امتناع کنیم و این کار صرفاً واکنشی در برابر اولویت‌ها و دستورالعمل‌های غرب نیست، ما برای محافظت از خود در مقابل نیروهای ستمگر منطقه‌ای و جهانی نیازمند حقوق بشر هستیم، چراکه دوست داشته باشیم یا نه، متأثر از توجه نشان دادن‌ها یا بی‌توجهی‌های آن‌ها هستیم. حقیقت این مسأله این است که مدل غربی دولت-ملت (nation-state)، با قدرت‌های جامع و گسترش‌یافته خود، از راه خود مستعمره‌گرایی «جهانی» شده است. به نظر من، مردم جوامعی که پیش‌تاز این مستعمره بوده‌اند، باید در مقابل سوء استفاده‌ها و بهره‌کشی‌های قدرت‌های استعمارگر ایستادگی کنند و همچنین باید از مخاطرات مدل دولت-ملت خود را در امان بدارند. یک طنز آشکار و غریب به آن اشاره کنم این است: همان نخبگانی که به خاستگاه‌های غربی حقوق بشر معترض‌اند، به سلطه‌ی مدل دولت-ملت علاقه‌مندند و بدون توجه به ریشه‌ی منحصراً غربی این نوع نهاد اجتماعی و سیاسی، نیروهای آنرا با سرکوب کردن مردم خودشان بر ایشان اعمال می‌کنند.

هنگامی که می‌پذیریم به خاطر اهداف و خواسته‌های خودمان، به مسأله‌ی جهانی حقوق بشر بپردازیم، در این موقعیت قرار می‌گیریم که هر عنصر یا جنبه‌ای را که پاسخ‌گوی خواسته‌ها و اولویت‌های ما نیست یا به آن‌ها بی‌توجهی نشان داده، به چالش کشیده و یا آن مخالفت کنیم. برای نمونه، ما می‌توانیم به جای رویکرد «یا این را بپذیر یا رها کن» مدافعان سکولار غربی حقوق بشر، ادله

یا بنیان‌های فرهنگی یا دینی خودمان را در باب این حقوق مطرح کنیم. از یک منظر پراگماتیک، جدیترین مخالف بنیان صرفاً سکولاریستی جهانی بودن حقوق بشر، ناتوانی آن در تهییج و تشویق اکثریت جمعیت دنیا به پذیرفتن آن است. اگر از نظرگاهی گسترده‌تر به تاریخ بشر نگاه کنیم، آنچه آشکار می‌شود این است که دین، و نه سکولاریسم، در شکل دادن و پیش آوردن رویدادهای جهان، ایجاد سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی، و اصلاح و تغییر روند خود تاریخ تأثیرگذارتر و کارآمدتر بوده است.

اما این بحث بسیار مناقشه برانگیز است و از میان رهبران جهان اسلام هستند کسانی که می‌گویند مسأله‌ی حقوق بشر همین‌طور به سادگی و بدون غرض پدید نیامده است، چرا که مفهوم حقوق بشر - آن‌گونه که امروزه دریافت می‌شود - یک ابداع اروپا محورانه (EUROCENTRIC) است. مسلماً شما حرفتان این نیست که ما باید از پذیرفتن این معیارهای جهانی حقوق بشر تنها به صرف این‌که برآمده از چشم‌انداز فرهنگی دیگری است، سرباز بزنیم و از آن‌ها اعلام بی‌نیازی کنیم؟

نه هرگز. منظور من درک جهانی بودن واقعی حقوق بشر است، نه اینکه به طرفداران و معتقدان به این حقوق این‌گزینه نادرست را تحمیل کنیم که یا ایمان و اعتقاد خود را بپذیر یا به این حقوق متعهد شو. در زبان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و اسناد بعدی چیزی مثل بنیان‌های سکولار مشروعیت حقوق بشر، وجود ندارد. این واقعیت که اعلامیه‌ی حقوق بشر با صراحت به منشأ متافیزیکی و الهی این حقوق تأکید می‌گذارد، بدین معنا نیست که مسلمانان یا پیروان ادیان دیگر نمی‌توانند برای خودشان ادله‌ی دینی حقوق بشر را بیان و تبیین کنند. نکته‌ی اساسی در اینجا این است که کسی نمی‌تواند به ادله‌ی دینی حقوق بشر متوسل شود، ولی در عین حال جوهره‌ی جهانی بودن این حقوق را با پافشاری بر ایجاد تبعیض در زمینه‌هایی چون، جنسیت، دین یا عقیده رد کند. به بیانی دیگر، مسلمانان نمی‌توانند به تبعیض علیه زنان و غیر مسلمانان باور داشته باشند، اما از آن‌سو مدعی باشند که اسلام به حقوق بشر احترام می‌گذارد و از آن حمایت می‌کند.

دلیل این که حقوق بشر بر اجتناب از هر نوع گفتمان دینی در باب حقوق بشر تأکید دارد، برآمده از این برداشت است که دین ضرورتاً قومی و فرقه‌ای، محدودنگر، انحصارگرا و حتی تا حدودی غیر عقلانی است. در مقابل سکولاریسم

اگر از نظرگاهی گسترده‌تر به تاریخ بشر نگاه کنیم، آنچه آشکار می‌شود این است که دین، و نه سکولاریسم، در شکل دادن و پیش آوردن رویدادهای جهان، ایجاد سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی، و اصلاح و تغییر روند خود تاریخ تأثیرگذارتر و کارآمدتر بوده است.



نخواهد شد، مگر زمانی که اصلاحاتی درونی در گفتمان دینی و سنت دینی به وقوع بپیوندد. علت تأکید من بر ضرورت تعامل میان اسلام و سکولاریسم همین است.

جالب است که شما رویکرد در خواست از مسلمانان برای تعامل با فرهنگ سکولاریسم را جهت دفاع از حقوق ابتدایی انسانی خودشان پیش گرفته‌اید. چرا خیال می‌کنید که مفهوم حقوق بشر به‌ویژه ما را - مخصوصاً علمای ما - وارد انواع مسایل سیاسی پیچیده و بحران‌های عقیدتی و تعصب‌آمیز (DOCTRINAL) می‌کند؟

حالا که شما چند بار به علما اشاره داشتید بگذارید بگویم که این‌ها در همه جای دنیا یکی از اصلی‌ترین موانع پیش‌روی توسعه و پایداری جوامع اسلامی هستند. اگر از منظر اسلام نگاه کنیم، هیچ فردی یا نهادی حق ندارد دریافت یا فهم اسلام را حق انحصار خود بدانند. به نظر من، گفتمان اسلامی شدیداً «دموکراتیک» است، چراکه هیچ یک از افراد یا نهادها در عرضی «گفتمان مشروع» (permissible discourse) حق انحصاری ندارد و علاوه بر این هیچ فرد یا نهادی هم اجازه ندارند جلوی صداهای دیگر را بگیرد. در غیر این صورت، وقتی می‌گوییم که اسلام مبتنی بر هیچ‌یک از اشکال «کلیسای» تثبیت شده نیست یا جایگاهی ویژه را برای روحانیون قائل نیست، منظورمان از این ادعاها چیست؟ مسلمانان هم مثل سایر جوامع دینی یا ایدئولوژیکی، اغلب از دست‌یابی به این آرمان ناکام مانده‌اند، اما همین دلیلی است بر تلاش‌های هماهنگ‌تر به جای رها کردن و دست از تلاش کشیدن منطقی. دلیل اصرار من بر ضرورت تصویب قانونی حقوق بشر، دقیقاً همین است، تا از طریق آن بازرترین «فضای» ممکن را برای آزادی عقیده و بیان به‌دست آوریم، چون از هر دیدگاهی که نگاه کنیم این تنها راهی است که مسلمانان می‌توانند از آن برای بیان مباحث بنیادی و بلافصل خود بهره بگیرند.

در نگرش به حقوق بشر، مشکل اصلی این است که روشنفکران و رهبران سیاسی مسلمانان، بسیار بر مرجعیت و اقتدار علما تأکید دارند، یعنی بر مرجعیت کسانی که از درک حقیقت و ذات گفتمان حقوق بشر عاجزند، حال آنکه دقیقاً همین است که امروزه برای جوامع اسلامی ضرورت دارد. این سلب مسوولیت و کناره‌گیری از رهبری فکری و اخلاقی از سوی افراد یا شخصیت‌های روشنفکر جوامع ما موجب این برداشت نادرست شده که حقوق بشر ذاتاً با ما بیگانه است، یعنی گویی حقوق بشر ذاتاً با خود ما، با فرهنگ، تاریخ و اعتقادات

راهی است برای ایجاد امکان جامعه و وحدت سیاسی تکثرگرا که بتواند میان ادیان، فرهنگ‌ها و جوامع اعتقادی گوناگون (حتی جوامع غیر دینی) سازگاری ایجاد کند. مشخصه‌ی اصلی سکولاریسم در این است که مدعی است می‌تواند در جایی که تمام گروه‌ها و گرایش‌های ضد و نقیض برابر تلقی می‌شوند، از پلورالیسم و تفاوت‌ها پاسداری کند.

با این‌که این دیدگاه‌های دینی و سکولاریسم می‌توانند از منظرهای تاریخی معین و نیز بر اساس تجربه‌های جاری دنیا درست باشند، اما عکس آن هم می‌تواند صادق باشد. در واقع هر دو منظر از جهاتی درست‌اند، اما با وجود برخوردی خوشونت‌باری که هر از گاهی رخ می‌دهد، جوامع دینی مختلف در قسمت‌های مختلف دنیا در کنار هم با صلح و همبستگی زندگی می‌کنند. در مقابل، کارهای بسیار خوشونت‌بار و وحشتناکی به صورت نظام‌مند توسط نازیسم و رژیم مارکسیسم - لنینیسم شوروی سابق که منحصراً رژیم‌هایی سکولار بودند، علیه حقوق بشر اعمال شد. من به‌جای ادعاهای انحصارگرایانه و مطلق‌نگرانه‌ی نادرست، بر ضرورت همیاری و وابستگی متقابل دین و سکولاریسم تأکید دارم، به گونه‌ای که از رهگذر این تعامل، سیاست عمومی (PUBLIC POLICY) از رهنمودهای اخلاقی دین بهره می‌گیرد، و دانش‌های تکثرگرایانه هم از صلح و ثبات ناشی از رابطه‌ی درست میان دین و دولت که برخاسته از سکولاریسم است بهره‌مند شوند.

پس منظور شما به عبارتی این است که این دو گروه متفاوت را به درک متقابل و مشترکی از موضوع دعوت کنیم؟

بله همین‌طور است. از نظر من، نزاع میان این دو نگرش تا حدودی برای وفق دادن ادعاهای دین و سکولاریسم است. حال پرسش این‌جاست که چگونه می‌توان درکی از حقوق بشر ارائه کرد که به یک اندازه و با وسعت نظری گسترده، چه از سوی دین‌داران و چه از سوی غیر دین‌داران، مشروع و قانونی و پذیرفتنی باشد. آن‌چه باید انجام شود، متقاعد کردن سکولاریست‌های دو آتشه است به این حقیقت، آن‌هایی که به دین به عنوان یک بنیان اخلاقی معتقدند، همانقدر دربارهی حقوق بشر حق دارند که دیگران. در کنار این ضروری است که به دین‌داران بقبولانیم که سکولاریسم راه مفید و عملی ایجاد شکلی از پلورالیسم است که تفاوت‌ها را با هم وفق میدهد، بدون اینکه هیچ سمت و سویی را تحقیر یا تضعیف کند. البته تحقق این مسأله خیلی هم ساده نیست، و مسلماً محقق هم

من به‌جای ادعاهای انحصارگرایانه و مطلق‌نگرانه‌ی نادرست، بر ضرورت همیاری و وابستگی متقابل دین و سکولاریسم تأکید دارم، به گونه‌ای که از رهگذر این تعامل، سیاست عمومی (PUBLIC POLICY) از رهنمودهای اخلاقی دین بهره می‌گیرد

ما به کلی بیگانه است. در واقع نزاع بر سر حقوق بشر همواره در عمل، درون تمام ادیان بزرگ و نظام‌های فرهنگی سراسر دنیا به وجود آمده است. تاریخ بشر سرشار است از نمونه‌های جوامع یا افرادی که برای احقاق حق خود مبارزه کرده‌اند که اغلب هم تحت شرایط دشوار و فرساینده بوده است. از نگاه من حقوق بشر اساساً بر نزاع جهت به دست آوردن شأن و عزت و خودمختاری انسان دلالت دارد. این نزاع، نزاعی در برابر تمامی اشکال سرکوب‌های ساختاری و نهادینه شده، است. هیچ چیز عجیب و غریبی در تدوین جاری حقوق بشر وجود ندارد، بلکه این اعلامیه صرفاً بیان آن نزاع کهن برای کسب شأن انسان و عدالت اجتماعی در موقعیت کنونی دولت-ملت‌ها در شرایط جهانی‌شان است. بعضی از دولت‌ها، تشکلهای غیر دولتی، و مؤسسات خیریه‌ی غربی به خطا از مفهوم حقوق بشر نوعی بت‌واره (fetish) ساخته‌اند، گویی که صرف به زبان راندن نام «حقوق بشر» خاصیتی جادویی دارد که تمام خطاهای هر جامعه‌ای را اصلاح می‌کند. اما از آن طرف، گروه‌ها و حکومت‌های اسلامی هم در طرد حقوق بشر به همین میزان به خطا رفته‌اند، گویی که این حقوق چیزی جادویی و عجیب و غریب است که می‌تواند ایمان مسلمانان را سست کند و دین‌شان را آلوده کند.

- همه می‌دانیم که اسلام و گفتمان اسلامی تحت نظارت یا کنترل انحصاری گروه‌های خاص و احزاب ذی‌نفع، مثل علما نیست، یا نباید باشد. اما حقیقت این است که گفتمان اسلامی، مثل گفتمان حقوق بشر، زیر نفوذ حوزه‌ی انحصاری یک‌سری از گروه‌ها با برنامه‌های خاص خودشان است که به سادگی با یکدیگر همزیستی ندارند، اینها با ساختارهای طبقاتی قدرت و سلسله مراتب خاصی فعالیت می‌کنند و روابطشان اغلب خصمانه است. در این میانه «قدرت» است که حرف اول را می‌زند و بعد از آن هم رقابت است و بحث و جدل. بر این اساس ما چگونه می‌توانیم بر این قدرتهای گونه‌گون که هریک در تلاشند تا زمینه‌های گفتمان مورد پسند خود را بر دیگران مسلط کنند و خواستشان را بر دیگران تحمیل کنند، فائق آییم؟

در چنین شرایطی باید با آن گروه‌ها به چالش و مبارزه برخیزیم. من از یک سو با آن‌ها که صرفاً بر بنیان سکولار حقوق بشر پافشاری می‌کنند، می‌ستیزم. از سوی دیگر با آن‌ها که چنین ادعاهای انحصارگرایانه‌ای نسبت به دین خود دارند. در ارتباط با اسلام، مساله این است که تعارض‌ها یا ناسازگاری‌های آشکاری میان معیارهای حقوق بشر و فهم

تاریخی از «شریعت»، به ویژه در مورد مسأله‌ی زنان و غیر مسلمانان وجود دارد. احتمالاً این اصلی‌ترین مسأله‌ای است که علوم اسلامی با آن روبه‌روست که این هم، خود برآمده از آشفتگی عمومی میان اسلام به عنوان یک دین، و شریعت به عنوان فهم بشری از قرآن و سنت پیامبر(ص) است. این‌جا مجال پرداختن به این مشکل ریشه‌ای نیست، اما در کتابم، به سوی اصلاحات اسلامی، راه‌هایی برای خروج از این بن‌بست بسته و ارائه کرده‌ام.

- در میان مسلمانان، فراوانند دانشمندان و مبارزان و رهبران سیاسی‌ای که در این مسایل مثل شما فکر می‌کنند. اما با این وجود تاریخ معاصر دنیای اسلام نشان داده است که مسلمانان وقتی وارد چنین مباحثات جهانی شده‌اند و برای کسب حقوق بشر در دنیای مسلمانان تلاش و نبرد کرده‌اند، متأسفانه بسیار کند حرکت کرده‌اند. علت این امر چیست؟

حقوق بشر به گونه‌ای که امروزه تعریف می‌شود، تنها زمانی می‌تواند حمایت شود که نهادهای سیاسی و حقوقی مهم و تأثیرگذاری حضور داشته باشند. با نگاهی به تجربه‌های خودمان از استعمارگرایی و تجارت جهانی و روابط سیاسی پس از جنگ(جهانی)، کشورها و جوامع ما تا حدودی فاقد بعضی از شرایط و لازمه‌های اصلی حمایت تأثیرگذار از حقوق بشر هستند، اما ما حق نداریم قدرتها و عوامل خارجی را به‌خاطر مشکلات و نواقص خودمان سرزنش کنیم.

مشکل ما این است که هنوز با «ذهنیت استعمارزده» فکر می‌کنیم، ذهنیتی که برای حل مشکلاتش هنوز چشمش به دستان غرب است. ما نیازمند پایه‌های اساسی و ابتدایی برای پایه‌گذاری دموکراسی و نهادهای دموکراتیک هستیم، یک حکومت باز و دموکراتیک که واقعاً انتخابی باشد، دستگاه قضایی کارآمد، مستقل و قابل اعتمادی داشته باشد، تشکیلات امنیتی، حقوقی و نظم و نظامی داشته باشد که از سیاسی‌کاری بر حذر باشند. بدون چنین نهادها و ضوابط سیاسی، تصور ایجاد و استقرار حقوق بشر دشوار است. به همین جهت ما باید در کنار درک نقش عوامل و نیروهای خارجی جهت درک و تفهیم این شرایط بر خودمان متکی باشیم. ما در این دنیای روبه توسعه، نیازمند کاهش مستمر آن چیزی هستیم که آنرا «وابستگی حقوق بشر» می‌نامم. در کشورهای توسعه‌یافته شاهد هستیم که حمایت از حقوق بشر از طریق تعامل پویا، میان نهادهای دولتی و جامعه مدنی به دست آمده است. این تعامل، تضمین‌کننده‌ی توانایی دولت در ایجاد اوضاع سیاسی

اگر از منظر اسلام نگاه کنیم، هیچ فردی یا نهادی حق ندارد دریافت یا فهم اسلام را حق انحصار خود بدانند. به نظر من، گفتمان اسلامی شدیداً «دموکراتیک» است، چرا که هیچ یک از افراد یا نهادها در عرضه‌ی «گفتمان مشروع» (permissible discourse) حق انحصاری ندارد و علاوه بر این هیچ فرد یا نهادی هم اجازه ندارند جلوی صداهای دیگر را بگیرد.



در جایی است که تسامح و پلورالیسم بتوانند شکوفا شده و رونق بگیرند و احترام متقابل برای دیدگاه‌های مخالف در جامعه وجود داشته باشد، و یک پشتیبان کارآمد و واقعی برای حقوق همه‌ی شهروندان و نهادها حاضر باشد. اما بعضی از کشورها هم در همین جهان توسعه یافته هستند که اغلب دستخوش آشوب و اغتشاش‌اند و در آن‌ها دولت ثبات چندانی ندارد. واقعیت غم‌انگیز این‌جاست که برای میلیون‌ها نفر از مردم جهان هیچ تشکیلات منسجم دولتی وجود ندارد که از حقوق و آزادی‌های ابتدایی آن‌ها حمایت کند. در چنین شرایطی به‌جای این که حکومت‌های ملی پاسخگوی خواسته‌های جامعه مدنی خود باشند، تصور می‌شود حقوق بشر توسط سازمان‌های خارجی و نهادهای فراملیتی، مثل برخی از تشکل‌های غیر دولتی، بنگاه‌های خیریه یا سرمایه‌گذار و غیره، حمایت و تأمین شود.

- مسلماً این ماجرا ما را وارد چرخه‌ی خطرناک و دشواری می‌کند. هرچه پیش‌تر چنین جوامعی برای تأمین حقوق خود دست به دامان دستگاه‌های بیگانه شوند، به تضعیف هرچه بیشتر دولت‌ها یاری رسانده‌اند و با این کار مانع از کسب اعتبار حکومت و نهادهای قانونی داخلی می‌شوند.

درست است، مگر اینکه این زنجیره‌ی خطرناک به‌وسیله‌ی کارها و ابتکارات داخلی تضعیف شده و به‌مرور از بین برود. نزاع اصلی به همان اندازه که دینی و فرهنگی است، سیاسی و اقتصادی هم هست. آنچه که من بر ضرورت آن تأکید می‌کنم، بازگشت به میراث دانش و اعتقاد خودی است، که کمک می‌کند تا نیاز به حقوق بشر را از داخل، از منظری داخلی و بومی بفهمیم. آنچه برای این کار مورد نیاز است، کاهش دادن اشکال وابستگی سیاسی و فکری به منظور دستیابی به‌صورت‌های پایدار بومی برای پشتیبانی از حقوق بشر و دموکراسی است. البته این سخن را نباید حمل بر این کرد که من ماهیت باور هستم، فقط می‌گویم که تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌ها همین مسایلی را که من درباره‌شان صحبت کرده‌ام، در درون خود گسترش و توسعه دادن این مباحثات درباره‌ی حقوق بشر و دموکراسی، و آغاز کردن از مقدماتی است که فراموش کرده‌ایم و پشت‌سر گذاشته‌ایم. برای مثال، اگر من می‌خواهم از حقوق بشر، آزادی اندیشه و

عقلانیت حرف بزنم، چرا باید از کسی چون «کانت» نقل‌قول بیاورم و به آثار او استناد کنم؟ چرا نمی‌توانم به‌عنوان یک مسلمان به «ابن‌رشد» استناد کنم که همان مسایل را صدها سال پیش از کانت گفته و نوشته است؟ از نگاه من این‌راه برای ما مردم جهان اسلام، برای احیای بحث حقوق بشر، فردگرایی (individualism)، عقلانیت و آزادی اندیشه و گفتار بهترین راه است. به‌همین دلیل است که می‌گویم از وابستگی حقوق بشر که دست‌کم در گذشته ما را به آن‌جا کشانیده که درباره‌ی معنای حقوق بشر با واژگانی به بحث بنشینیم که ضرورتاً داخلی و از آن خود ما نیستند، دوری کنیم.

- در باب این سخن مجبوریم شما را یک گام به پیش هل دهیم. ممکن است منتقدان شما استدلال کنند که شما توجیه‌کننده رژیم‌هایی هستید که مفهوم و محتوای حقوق بشر را به بهانه این که «خارجی» و «بیگانه» است، رد می‌کنند. ما خودمان می‌بینیم که چگونه بسیاری از دولت‌ها و قانون‌گزاران در جهان اسلام، هر شکلی از اصلاح قانونی و نهادی را رد می‌کنند با این توجیه که چنین جنبش‌هایی غیر اسلامی‌اند و تقدس اسلام را زیر سؤال می‌برند. آنها علاوه بر این‌ها مدعی‌اند که فهم بومی از سیاست، جایی برای دموکراسی و حقوق بشر باقی نمی‌گذارد. چنین ادعاها و استدلال‌هایی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

امیدوارم که خوانندگان بتوانند همه اجزای پاسخ مرا از چنین افتراهایی که پیش از این گفتم بیرون بکشند. دو نکته بسیار مهم هست که باید خاطر نشان شوم، اول اینکه مفهوم حقوق بشر حداقل از نظر من مسأله‌ی نویسنده‌ی (question of authorship) نیست. ما همگی می‌دانیم که مفهوم حقوق بشر تا همین اواخر در غرب هم مطرح نشده بود، و حتی بعد از آن هم که مطرح شد یک مفهوم بحث‌انگیز بود (و هنوز هست) بنابراین این مفهوم جزء ذات فرهنگ غرب نیست، مگر اینکه بپذیریم نژادپرستی و استعمارگرایی (شامل پسا استعمارگری و امپریالیسم سرمایه‌داری) هم جزء ذات فرهنگ غرب هستند، اما از نظر من حقوق بشر مسأله‌ای جهانی است و به‌هیچ‌قوم، فرهنگ، تمدن یا دین خاصی اختصاص ندارد. به همین دلیل است که استدلال‌های آن‌هایی را که مدعی‌اند معیارهای

مسأله این است که تعارض‌ها یا ناسازگاری‌های آشکاری میان معیارهای حقوق بشر و فهم تاریخی از «شریعت»، به ویژه در مورد مسأله‌ی زنان و غیر مسلمانان وجود دارد. احتمالاً این اصلی‌ترین مسأله‌ای است که علوم اسلامی با آن روبه‌روست که این هم، خود برآمده از آشفتگی عمومی میان اسلام به‌عنوان یک دین، و شریعت به‌عنوان فهم بشری از قرآن و سنت پیامبر(ص) است

حقوق بشر برای همیشه به تجربه‌ی تاریخی غرب محدود و وابسته است و دیگران همه باید جریان تاریخی غرب را الگوی خود قرار دهند، نمی‌توانم بپذیرم، اما در عین حال از آن سو هم ادعای مسلمانانی را که می‌خواهند نشان دهند اسلام مفهوم حقوق بشر را «ابداع» کرده و آن را جامع و کامل تدوین کرده است، را نیز قبول ندارم. هیچ‌یک از این دو ادعا درست نیستند، مفهوم حقوق بشر چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم جهانی است، یعنی نزاع و جدل بر سر شأن و حقوق بشر پاره‌ای از تاریخ جهانی بشر محسوب می‌شود.

دوم این‌که من جهانی بودن حقوق بشر را، به‌عنوان حق مشروع و بلافصل هر انسانی، قبول دارم و حاضر نیستم به‌خاطر جنسیت، دین یا غیره آنرا نادیده بگیرم. اما مسأله‌ی اصلی اینجاست که چگونه می‌توان از این حقوق بدون پذیرفتن هیچ خواسته یا ضرورت «نسبی‌نگرانه» برای کاهش میدان یا تأثیرگذاری این حمایت‌ها، در جوامع اسلامی پشتیبانی کرد. باید این‌جا تصریح کنم که من با هر نوع کوششی که می‌خواهد حقوق بشر را به بهانه‌ی برداشت‌های خاصی از دین یا اصالت فرهنگی طرد کند، مطلقاً مخالفم. چنانکه پیش‌تر نیز اشاره کردم، اگر آن‌هایی که حقوق بشر را به بهانه‌ی ارزش‌های شرقی یا آسیایی و یا «شریعت» رد می‌کنند، گمان می‌کنند که بر موضع خود بر حق هستند، پس باید علاوه بر آن الگوی دولت-ملت و قدرت‌های آن‌را هم به‌عنوان ابداعات غربی رد کنند.

من با مسلمانانی که مفاهیم اروپایی مثل حقوق بشر را طرد می‌کنند، مشکلی ندارم، به‌این شرط که در کنار این کار، آگاهانه و صادقانه برای توسعه‌ی حمایت جهانی از حقوق و آزادی‌های همگانی نهادها و شیوه‌های عملی و هدفمند خود را گسترش دهند. چه بسا این کار از طریق توسل جستن به تاریخ اسلامی، منجر به این شود که مسلمانان برای احیای حقوق بشر از درون تجربه‌ی اسلامی به تلاش برخیزند، اما طرد کردن یکسره و کامل حقوق بشر به بهانه‌هایی نظیر اینکه غیر اسلامی‌اند یا اقدامی در جهت ظلم ستم به مسلمانان هستند، نه تنها برای اسلام ضرر دارد، بلکه برای تمام مسلمانان جهان فاجعه‌آمیز و مصیبت‌بار است.

- در پایان دوست دارم گفت‌وگو را با یک پرسش خصوصی‌تر تمام کنم. اغلب کارها و

فعالیت‌های شما در پانزده سال گذشته انجام شده است و این پانزده سال مصادف است با تبعید شما به غرب. می‌توانید برای ما بگویید که تأثیر تجربه تبعید بر نگرش‌تان به مسائل چگونه بوده است و این تجربه چه چیزهایی به شما آموخته است؟

من خودم، پس از اعدام استاد محمود محمد طه، که دوست و مربی من بود، تبعید را برگزیدم. کشته شدن او تأثیر عمیقی بر من گذاشت و مرا متقاعد کرد که نبود جامعه‌ی آزاد و فضای شهروندی باز در سودان به وضعیتی بحرانی رسیده است. در چنان شرایطی برای من و عده‌ی بسیاری فرصتی برای ادامه‌ی تلاش‌ها و گسترش دادن اندیشه‌های طه وجود نداشت، اما زندگی در تبعید به من کمک کرد تا از وضعیت سودان و فعالیت‌هایم در آن‌جا، فاصله‌ی لازم و منتقدانه‌ای بگیرم. من هم مثل افراد زیاد دیگری از ثمرات جنبش اصلاحی طه و امثال او بودم. اما در آن زمان و در فضای سیاسی سودان آن روزگار، حرکت طه انسجام و قطعیتی داشت که کاملاً با دیگر حرکت‌ها فرق می‌کرد. محمود محمد طه یک برنامه رادیکال و یک راه و روش (methodology) خاصی داشت که می‌توان گفت از بسیاری جهات بی‌نقص بود. رویکرد او به مسأله‌ی سکولاریسم، رویکردی بسیار انتقادی و کاملاً متفاوت بود. اما زیستن در خارج از سودان به من این امکان را داد تا همان اندیشه‌ها را پیش ببرم و آن‌گونه که شایسته و بایسته است، آن‌ها را بازخوانی کنم. به لطف همین دوری از میهن توانستم بسیاری از اندیشه‌ها و اعتقادات و باورها را در باب سکولاریسم و موضوعات دیگر مورد ارزیابی مجدد قرار دهم. همچنین تلاش کردم تا اندیشه‌ها طه را باز کنم و آن‌ها را به گونه‌ای ترجمه و تبدیل (translate) کنم که به حوزه‌ها و زمینه‌های دیگر هم راه بیابند. جدایی از سرزمین فقط این نبود که من به یک گروه منسجم ولی منزوی و جزیره مانند پیوسته‌ام، بلکه جدایی این فرصت را به من داد تا معیارهای یک برنامه اصلاحی درست را به شکل تازه‌ای تدوین کنم. چه‌بسا شگفت باشد بگویم که اگر تجربه‌ی تبعید نبود، هرگز به چنین نگرشی نمی‌رسیدم. به همین دلیل است که اکنون در کارهایم از تبعید به نیکی یاد می‌کنم. تبعید، مثل بدعت، می‌تواند آموزنده باشد.

جدایی از سرزمین فقط این نبود که من به یک گروه منسجم ولی منزوی و جزیره مانند پیوسته‌ام، بلکه جدایی این فرصت را به من داد تا معیارهای یک برنامه اصلاحی درست را به شکل تازه‌ای تدوین کنم. چه‌بسا شگفت باشد بگویم که اگر تجربه‌ی تبعید نبود، هرگز به چنین نگرشی نمی‌رسیدم. به همین دلیل است که اکنون در کارهایم از تبعید به نیکی یاد می‌کنم